

اما تو جانم می بری

مینا طیب زاده

تهران - ۱۳۹۹

هرگونه استفاده از جلد و متن کتاب (اعم از: زیراکس، بازنویسی، ضبط کامپیوتری، تهیه CD) بدون اجازه کتبی ناشر و مؤلف ممنوع است. متخلفان به موجب بند ۵ از ماده ۲ قانون حمایت از مؤلفان، مصنفان و هنرمندان تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرند.

تقدیم به پدر و مادر عزیزیم
آنان که موهایشان سفید شد تا فرزندشان روسفید
شود.
دوستتان دارم.

سرشناسه . طبیب‌زاده، مینا
عنوان و نام پدیدآور . اما تو جانم می‌بری / مینا طبیب‌زاده.
مشخصات نشر . تهران، مؤسسه انتشارات علی، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری . ۷۰۰ ص.
شابک جلد اول . 3 - 337 - 193 - 964 - 978
وضعیت فهرست‌نویسی . فیپا.
موضوع . داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴.
رده‌بندی کنگره . PIR
رده‌بندی دیویی .
شماره کتابشناسی ملی . ۵۱۳۸۶۹۶

نشر علی. خیابان انقلاب - خیابان روانمهر، شماره ۱۳۶
تلفن. ۶۶۴۹۱۸۷۶ - ۶۶۴۹۱۲۹۵

و با تشکر از دوست عزیزیم، خانم تهوری که در راه
نگارش این اثر کمک شایانی بودند.

اما تو جانم می‌بری
مینا طبیب‌زاده

ویراستار. مرضیه کاوه
چاپ اول. پاییز ۱۳۹۹
تیراژ. ۱۵۰۰ جلد
حروفچینی. گنجینه
لیتوگرافی. اردلان
چاپ. غزال
صحافی. تیرگان
نمونه‌خوان اول.
نمونه‌خوان نهایی.
ناظر فنی چاپ.

حق چاپ محفوظ است.

ISBN ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۱۹۳ - ۳۳۷ - ۳

لیوان آب رو پاشیدم توی صورتش و از جام بلند شدم تا قبل از بالا
گرفتن دعوا محل رو ترک کنم اما اون از من سریع تر بود که
بلافاصله هنوز از شوک درنیومده میچ دستم رو گرفت و ادارم کرد
سمتش برگردم.

— فقط بگو چرا؟

زیر چشمی اطرافم رو پاییدم و وقتی همه نگاهها رو روی خودم
دیدم، فهمیدم برای فرار از آبروریزش دیر شده پس سعی کردم
میدون رو توی دست بگیرم.

— چون ازت متنفرم، از همه مردها متنفرم، از این که فکر می‌کنین ما
زن‌ها ان‌قدر احمقیم که تا بگی مامانم می‌خواد باهات آشنا شه
سریع باید بپریم بغلت و خودم رو در اختیار بذارم.

چهره‌ مثلاً معصومش رنگ عجز گرفت.
 - ولی من دروغ نگفتم. جدی انقدر عاشقت شدم که تو رو به مامانم برای ازدواج معرفی کردم.
 میچ دستم رو با یه حرکت از تو دستش کشیدم. دو دستم رو جلوی دهانم گرفتم و ادای آدم‌های فوق‌العاده خوشحال و شگفت‌زده رو درآوردم.
 - وای راست می‌گی عشقم؟ چرا زودتر نگفتی که بدم خیاط برام لباس عروس بدوزه، خاک عالم! حالا چه‌طور تا آخر ماه پنج کیلو لاغر کنم که لباس عروس اندازه‌م شه؟!
 صدای ریز خنده بعضی از آدم‌های توی کافی‌شاپ که به گوشم رسید دست‌هام رو پایین آوردم و کاملاً جدی بهش توپیدم.
 - برو گمشو عوضی!
 صدای هوی جمعیت به قدری بلند توی گوشش نشست که این‌بار جلوی رفتنم رو نگرفت.
 قدم‌هام رو بلند برمی‌داشتم که محض احتیاط حتی اگر دنبال هم او مد بهم نرسه از فاصله دور ریموت ماشین رو زدم و خودم رو توی ماشین انداختم و با یه تیک‌آف از پارک دراومدم هر چند دست فرمونم انقدر خوب نبود که بخوام از این‌کارا کنم فقط جاهایی مثل این‌جا که خلوت بود و ماشین دیگه‌ای مانع نبود.
 پسره بی‌شعور نگاه چه‌طور آبروی من و خودش رو جلوی اون همه آدم برد! یادم باشه دیگه پام رو تو این کافی‌شاپ نذارم.
 دست بردم و سیستم ماشین رو روشن کردم و همراه با ریتم آهنگ

خودم رو تکون دادم و از ته دل با آهنگ مورد علاقه‌ام همخونی کردم.
 منم اون که یه تنه سر تو با همه در افتاد
 منم اون که یه شب حالا دیگه می‌بریش از یاد
 منم اون که تو دلش عاشقی قدغنه
 اونی که رفت و دلتو پس داد
 منم اون که می‌تونه دیگه نخواد تو رو از فردا
 منم اون دیوونه‌ای که یه سره با هزار سودا
 آره لاف زدی فقط دیگه حرفشو نزن
 نبودی اصلاً مال این حرفا
 به سرم زده بکنم از تو
 بزنم زیر هر چی که هستو
 نمی‌خوام جلو راه تو سد شم
 بی‌خیال بذار آدم بد شم
 منم مثل تو سرد و مریضم
 وردار عکساتو از روی میزم
 توو گوشم نگو عزیزم
 به سرم زده بکنم از تو
 بی‌خیال اون چشمای مستو
 تو بیفتی نمی‌تونی پاشی
 برو بهتره خاطره باشی
 تو می‌گفتی که آدمش هستی
 یه دفعه دیگه چشماتو بست

که قلب منو شکستی
منم اون که به همه آرزوهاش تو رو ترجیح داد
تویی اون که می‌زدش جلو همه سر من فریاد
سرم اوامده بدش بدم اوامده از عشق
دلی که خسته‌س تورو نمی‌خواه
کارت افتاده بهم برو ازم دیگه دست وردار
حال و روزم و ببین دور و برم پر ته سیگار
تو بهم زدی تنه حالا نوبته منه
ولی تو انگار شدی طلبکار
به سرم زده بکنم از تو
بزنم زیر هر چی که هستو
نمی‌خوام جلو راه تو سد شم
بی خیال بذار آدم بد شم
منم مثل تو سرد و مریضم
وردار عکساتو از روی میزم
توو گوشم نگو عزیزم
به سرم زده بکنم از تو
بی خیال اون چشمای مستو
تو بیفتی نمی‌تونی پاشی
برو بهتره خاطره باشی
تو می‌گفتی که آدمش هستی
یه دفعه دیگه چشماتو بست
که قلب منو شکستی

هر بار که این آهنگ رو گوش می‌دادم، هر بار که یکی لنگه‌ اون
نامرد رو به خاک می‌کوبیدم دلم خنک می‌شد.
دلم خنک بود نفس عمیقی کشیدم و سعی کردم بخندم ولی فقط
سعی کردم.
با صدای زنگ گوشی، بدون کم کردن صدای سیستم، به
صفحه‌اش نگاه کردم. خود مزاحمش بود. اگر به عشق اعتقاد
داشتم باورم می‌شد که واقعا عاشقمه که بعد از اون همه تحقیر باز
هم زنگ می‌زنه. رد دادم و اسمش رو به بلک لیست اضافه کردم.
اگر می‌شد حتما به خاطر کلاس کاریش هم که شده گوشی رو
خاموش می‌کردم اما حیف که نمی‌شد و کل زندگیم زنگ‌خور
همین گوشی بود.
آهنگ که تموم شد دکمه برگشت رو زدم و از اول گذاشتم که باز
گوشی زنگ خورد به تصویر مخاطب که با نیش باز بهم زل زده بود
نگاه کردم و بلافاصله بعد از پاسخ روی بلندگو گذاشتم.
— نزدیکم عشقم.
— زهرمارو عشقم، دو ساعته من رو این جا کاشتی بابا! با آتلیه‌ایه
قرار دارم.
— کدوم آتلیه؟ خوشگل سیکس پکی یا اون پیرزنه؟
ریز خندیدنش از پشت تلفن هم پیدا بود.
— متاسفانه با پیرزنه، من موندم چرا همه مشتریای من از آلبومای
این عجزه خوششون می‌یاد.
از فاصله دور دیدمش و برایش چراغ زدم اما ندید. از عمد گازش
رو گرفتم و کنار پاش ترمز کردم که جیغش حتی با وجود صدای

بلند سیستم هم به گوشم رسید و به خنده انداختم.
 تماس رو قطع کردم و گوشی رو صندلی عقب انداختم. با
 عصبانیت سوار شد و در رو محکم به هم کوبید. منتظر بود
 شکایت کنم اما خوشحال‌تر از این حرف‌ها بودم پس فقط خنده‌ام
 شدت گرفت و اعصابش رو خردتر کرد و نق زد.
 – هه هه هه هندونه! رو آب بخندی! خیلی دست فرمون داری
 شوماخر بازیم در می‌یاری؟ زیرم گرفته بودی شوهر نداشته‌ات
 دیه منو می‌داد؟
 می‌دونم اسم شوهر می‌آورد تا من رو حرص بده. دستش رو
 خوندم و به جای نق زدن بلندتر خندیدم.
 بالاخره خنده‌اش گرفت و به طعنه گفت:
 – خوب شارژیا! پیش کدومشون بودی؟
 چشمکی زدم و به جای جواب دنده یک زدم و کلاچ رو ول کردم.
 گوشیم زنگ خورد. مهسا خم شد و از صندلی عقب گوشی رو
 برداشت و به اسم مخاطب روی صفحه نگاه کرد بعد در حالی که
 گوشی رو سمتم می‌گرفت، پرسید:
 – این کیه؟ جدیده؟
 گوشی رو ازش گرفتم و به اسم رییس شرکت که به خاطر
 حالگیری‌های هر روزش اسمش رو به «رو مخ» تغییر داده بودم
 نگاه کردم و با خودم فکر کردم نه اتفاقا این قدیمی‌ترینشونه
 بلافاصله جواب دادم و روی بلندگو گذاشتم. عادت نداشتم پشت
 فرمون گوشی دستم بگیرم.
 – بله بفرمایید؟

– سلام خانم صالح، بلیطا رو اوکی کردم برای آخر هفته.
 چشم‌های مهسا گرد شد و به من زل زد. اهمیتی ندادم و در جواب
 پرهون خیلی مختصر گفتم:
 – اوکی ممنون، فردا می‌یام خدمتتون می‌گیرم.
 – خواهش می‌کنم. خداحافظ.
 – خداحافظ.
 قطع نکرده سیلی مهسا پس گردنم رو سوزوند اصلا برای همین
 زود قطع کردم چون می‌دونستم طاقت نمی‌یاره.
 – خر نفهم چشم منو دور دیدی قراره آخر هفته گذاشتی!
 در حال نوازش گردنم پشت چشم نازک کردم و غر زدم.
 – بشکنه دستت! پارتی دوست پسرم که نمی‌رم، ماموریت کاریه.
 باز چشم گرد کرد برام و گفت:
 – عروسی برادرته می‌فهمی؟ می‌دونی مهیار بفهمه چه قدر
 ناراحت می‌شه!
 اهمیت ندادم همون‌جور که مهیار اهمیت نمی‌داد شاید این وسط
 فقط برای مهسا مهم بود، شاید هم یه کمی برای مامان و بابا ولی
 بقیه خوشحال هم می‌شدن، الناز که صد در صد! خوشحال
 می‌شد!
 روبه‌روی آتلیه خانم شجاعی پارک کردم و برای تموم کردن بحث
 تموم نشده، گفتم:
 – زود بیا دیرم شده!
 از بی‌محلیم کفری شد و دق دلش رو سر آهنگ بیچاره خالی کرد
 دست برد و سیستم رو خاموش کرد و با تشر بهم توپید.